

هو العليم

آغاز رسالت و امر به تبليغ و ترويج اسلام

طرح مبانی اسلام - جلسه ششم

استاد

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَ

طَبِيبِ نَفُوسِنَا

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

## معجزه قرآن کریم

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ  
فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ \* وَالرُّجْزَ  
فَأَهْجُرْ \* وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ - ۷. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است \* ای ردا به خود پیچیده، برخیز و پیام انذار و بیم از هلاکت و نیستی را به قوم خود ابلاغ نما \* و پروردگارت را تکبیر گوی و به بزرگی یاد کن \* و لباس (عمل) خویشتن را (از هر آلودگی و زشتی) پاک کن و مصون بدار \* و از پلیدی‌ها دوری نما! \* و (بعد از امتثال این اوامر) بر کسی منت مگذار، درحالی که عمل خود را بزرگ و بسیار بینی و نسبت به آن دچار عجب شوی! \* و در راه پروردگارت صبر پیشه کن!« (محقق)

خداوند خطاب به پیغمبر می فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ  
بِإِمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

«قبل از بعثت و رسالت، کتابی قرائت نمی کردی

و مطلبی نمی نوشتی؛ چون ممکن بود راه شبهه و

ریب برای کسی باز شود و در رسالت و بعثت تو

شک و تردید داشته باشند.»

یکی از خصوصیات قرآن کریم و کتاب آسمانی

اسلام این است که: کتابی محکم است که دست هیچ

باطلی به آن راه ندارد و از گزند تمام شوائب به دور

است.

قرآن کریم کتابی است که خداوند او را برای تمام

افراد، حجّت و دلیل و معجزه قرار داده است؛ یعنی

این معجزه پیغمبر به نحوی است که اگر یک فرد در

هر مرتبه و در هر موقعیتی به این کتاب رجوع کند،

برای راهنمایی و حجّیت و دلالت کافی است. ولی

سنت انبیای سلف و رسالت پروردگار بر این قرار

گرفته است که از نقطه نظر تفاوت آرا و افکار و

علوم، دلیل و حجّت برای راهنمایی آنها را بر حسب

---

<sup>۱</sup>سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

اختلاف افراد بفرستد. در روایات از ائمه علیهم السّلام داریم که فرمودند:

اگر هیچ دلیل و معجزه‌ای با پیغمبر اکرم نبود (أعمّ از انشقاق قمر، تکلم درخت با آن حضرت، شهادتین ریگ‌ها و حیوانات و سایر معجزاتی که از آن حضرت مشاهده می‌کردند) خود قرآن به‌تنهایی کافی بود.<sup>۱</sup>

مضرات وصول به حقیقت و معنویت از

راه حواس و معجزات ظاهری

و این حکایت از یک مطلب دقیق و عمیقی می‌کند که ما این مطلب را باید در وجود خودمان پیاده کنیم و آن این است که: آیا برای حجّیت و دلالت به حق باید متوسّل و متمسک به امور حسّی بود و انسان از راه حس، به حقیقت و باطن دلالت شود؟ یا اینکه خود باطن و واقعیت فی‌حدّ نفسه ظاهر و روشن است؟

اینکه تمام امت پیغمبر پس از وفات آن حضرت از دین برگشتند<sup>۲</sup> و به فرمایش حضرت زهرا سلام

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۵۲، ذیل تفسیر سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵۱: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ كَالْكِتَابِ﴾.

<sup>۲</sup> الاختصاص، ص ۶.

اللّٰه عليها گوساله پرست شدند،<sup>۱</sup> علتش این بود که آنان از راه حس

به واقع و معنویت پیغمبر دلالت پیدا کرده بودند. واقعیت و حقیقت با خود پیغمبر اکرم مشهود و ظاهر است. اما اگر انسان بخواهد به واسطه دیدن و شنیدن معجزات و به واسطه حواس به واقعیت راه پیدا بکند، رتبه و مرتبه او در همین محدوده باقی می ماند؛ و چه بسا بعد از گذشت از این مرحله به واسطه اینکه از مرحله حواس عبور نکرده است و نفس او در این مرحله تخمیر شده است، با دیدن حوادثی و گذشت جریاناتی دوباره به همان حالت اولی و به همان مرتبه برگردد!

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾<sup>۲</sup>

«پیغمبر فرستاده‌ای از ناحیه پروردگار است. آیا باید به این منوال باشد که اگر بمیرد یا کشته بشود شما به أعقاب و آن جریانات و حالات اولای جاهلیت باز گردید؟!»

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۵۴ و ۲۲۰ و ۳۵۶.  
<sup>۲</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

لذا از نقطه نظر اینکه همین افراد نمی‌توانند به‌واسطه آن نور باطن و بصیرت به آن واقعیت دسترسی پیدا کنند، خداوند متعال برای راهنمایی اینها امور حسّی مشاهده را به‌عنوان معجزه و دلیل قرار می‌دهد؛ و الاً خود کتاب مبین و خود قرآن مجید و خود کلام پیغمبر به‌تنهایی برای هدایت و دلالت کفایت می‌کند!

اگر در خود قرآن تدبّر بنماییم، اعجاز این کلام الهی از خود تدبّر در قرآن روشن می‌شود. آن‌وقت سعه ادراک ما نسبت به واقعیت، با آن افرادی که بخواهند از نقطه نظر حواس به این واقعیت برسند، خیلی تفاوت پیدا می‌کند. لغزش و انحراف برای افرادی که دلیل را به‌واسطه خود دلیل، و حجّت را به‌واسطه خود او مشاهده کنند، خیلی به‌ندرت اتفاق می‌افتد؛ تا آن افرادی که بخواهند از راه ظاهر و از روی حواس به مطلبی دسترسی پیدا کنند!

## معنای امّی بودن در کلام اهل سنت

روی این جهت، برای اینکه حتی فی الجمله شبهه‌ای در قلوب افرادی که امکان ریب و شك در آنها می‌رود وجود نداشته باشد، خداوند پیغمبر اکرم را از اوّل به نحوی در میان مردم ظاهر کرد و جلوه داد که شكّ و شبهه اینک: «این قرآن از جهت خود پیغمبر اکرم است»، از بین برود. لذا پیغمبر اکرم نه حساب می‌کردند و نه کتابتی می‌نوشتند و خیلی به ندرت اتفاق افتاده است که مطلبی بخوانند. البتّه در بعضی از روایات وارد است که چیزی را قرائت می‌کردند، ولی در بسیاری از روایات وارد است که قرائت نمی‌کردند؛ به هر صورت، قطعاً مطلبی را نمی‌نوشتند.<sup>۱</sup> اتفاق افتاده است که بعضی‌ها می‌توانند بخوانند ولی نمی‌نویسند، حتی شنیده شده است که بعضی از علما هم حتی نمی‌توانستند بنویسند؛ عالم و دانشمند بود، ولی نوشتن یاد نداشت و شخصی در اواخر عمر آمده بود

---

<sup>۱</sup> علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۶.

که نوشتن را به او بیاموزد. این دیده شده است و منافاتی هم باهم ندارند. خداوند برای اینکه این شك و شبهه را از بین ببرد، پیغمبر را در قبل از رسالت در موقعیتی قرار داده بود که آن حضرت نمی نوشتند.<sup>۱</sup> لذا بعضی ها که به پیغمبر «أُمِّي» می گویند، از همین قبیل است که پیغمبر همان طوری که از مادر متولد شدند، به همین نحو رشد و نمو پیدا کردند و به همان نحو عامی بار آمدند؛ لذا «أُمِّي» می گویند. و این مطلب در کتب اهل تسنن بسیار دیده می شود.<sup>۲</sup>

## تغییر بعضی از سنت های شرایع گذشته در

### شریعت رسول خدا

در قرآن کریم آیه ای راجع به قوم حضرت موسی

داریم که خداوند متعال می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي  
يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ص ۱۶۰.

<sup>۲</sup> فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۳۸۷؛ ج ۱۷، ص ۲۶۳؛ کشف المشکل، ابن الجوزی، ج ۲، ص ۴۸۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲۷؛ تفسیر الألوسی، ج ۱، ص ۳۰۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۵۹.

وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۱</sup>»

«آن کسانی از قوم موسی که نبی امی ما را متابعت

کند، آن کسی که آنها را امر به معروف

می کند...»

پروردگار در اینجا خصوصیات پیغمبر اکرم را

بیان می کند:

﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ «امر

به معروف می کند، نهی از منکر می کند.»

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾؛ «آن چیزهایی را که قبلاً بر

آنها حرام بود، حلال می کند.»

چون همان طوری که عرض شد، بعضی از احکام

و بعضی از دستورات در شریعت حضرت موسی به

نحوی بود که در شرایع بعدی تغییر پیدا کرد.

﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾؛

«ثقل و سنگینی را از آنها نسبت به تکالیف

برمی دارد.»

﴿وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛ «پیغمبر آنچه را که

دامن گیر آنها بود، می زداید و از بین می برد.»

<sup>۱</sup>سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

البتّه قبل از پیغمبر اکرم در شریعت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام هم بعضی از احکام شریعت حضرت موسی تغییر پیدا کرد؛ خداوند از قول حضرت عیسی می فرماید:

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجَلٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ «من پیغمبر قبلی

خود، حضرت موسی را تصدیق می کنم.»

چون حضرت عیسی شریعت جداگانه‌ای از طرف پروردگار نیاورد؛ شریعت حضرت عیسی همان تورات بود با کمی اختلاف. لذا در اینجا می فرماید که: وظیفه من

---

<sup>۱</sup>سوره آل عمران (۳) آیه ۵۰.

تصدیق شریعت حضرت موسی است، نه ابداع و آوردن شریعت جدید؛ شریعت همان شریعت حضرت موسی بوده است، ولی بعضی از تغییرات در آن داده شده است:

﴿وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾؛ «بعضی

از آنچه را که قبلاً بر شما حرام بود، من بر شما حلال کردم.»

در شریعت پیغمبر اکرم هم بسیاری از آن احکامی که در شریعت حضرت موسی و حتی در شریعت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السّلام وجود داشت، تغییر پیدا کرده بود.

**بشارت ظهور پیغمبر اکرم در وحی به**

**حضرت موسی**

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛

«آن کسانی که ایمان به پیغمبر بیاورند و او را معزز و محترم بدارند و پشت و پناه او باشند و به او کمک بکنند و از آن نور (که منظور از آن، قرآن است، و در بسیاری از روایات، امیرالمؤمنین علیه السّلام و اهل بیت او منظور هستند<sup>۱</sup>) متابعت

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱.

بنمایند، اینها مفلح هستند.»

این آیه بعد از آیه‌ای آمده است که حضرت موسی از خداوند متعال تقاضاها و درخواست‌هایی می‌کند؛ حضرت موسی به پروردگار خطاب می‌کند:

﴿وَأَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا أِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

«برای ما در این دنیا حسنه و در آخرت حسنه

قرار بده! خداوند می‌فرماید: عذاب خودم را بر

آن کسانی مقدر می‌کنم که مورد خواست و

مشیت من باشند؛ و رحمت من همه را در بر

گرفته است، منتها من این رحمت خودم را مقدر

می‌کنم برای افرادی که متقی باشند و زکات

پردازند و بذل مال کنند و آن کسانی که به آیات

ما ایمان و یقین دارند.»

البته هر کسی که از دایره اطاعت و بندگی بیرون

برود مستوجب عذاب خواهد

---

<sup>۱</sup>سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

بود، و بنابراین مشیت پروردگار بر عذاب او  
تعلق خواهد گرفت؛ ولی راجع به رحمت، چون  
داریم: «رَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتْ غَضَبَهُ»،<sup>۱</sup> می فرماید:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾؛ «رحمت من همه

را در بر گرفته است!»

منتها در اینجا از باب اینکه پروردگار متعال  
عذاب و ثواب را به مقتضای حساب و عدالت و  
اختیار و میزان، مقرر فرموده است، مقید می کند به:

﴿فَسَاكِنُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾؛ «من

این رحمت خودم را مقدر می کنم برای افرادی  
که متقی باشند و زکات پردازند و بذل مال  
کنند.»

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ «و آن کسانی که به

آیات ما ایمان و یقین دارند!»

به دنبال این آیه می فرماید که: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ﴾<sup>۲</sup> که این اطاعت و این ثواب و

این درجه از حسنه را در دنیا و آخرت برای افرادی

که متابعت پیغمبر اکرم را بکنند، متصل می کند. لذا

می بینیم در همین جا خداوند در کتاب تورات خود

<sup>۱</sup> المقنعة، شیخ مفید، ص ۴۱۱.

<sup>۲</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

که دعاهای حضرت موسی و جوابهای خداوند و وحی از ناحیه پروردگار است، نام مبارک پیغمبر اکرم و خاطره آن حضرت را محفوظ و مسطور می‌دارد.

حفص بن غیاث از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

روزی حضرت موسی مشغول مناجات با پروردگار بود، در این موقع شیطان به سراغ حضرت موسی آمد و خواست آن حضرت را إغواء کند. یکی از ملائکه به شیطان گفت: «با این بنده خدا که مشغول مناجات است چه کار داری؟!» شیطان گفت: «با او همان کاری را دارم که با پدر او آدم داشتم و آمدم او را از بهشت بیرون کردم!»

خداوند در مناجات به حضرت موسی می‌فرماید: «من نماز را از کسی قبول می‌کنم که عظمت من را در دل خود قرار داده باشد و قلب او از خوف من لبریز باشد و اولیای من را موقّر و معزّز و محترم بدارد!»

حضرت موسی عرض می کند: «پروردگارا! آیا منظور از اولیا، حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب است؟»

خطاب می رسد: «اینها اولیای من هستند، ولی منظور از اولیا آن کسی است که بهشت و جهنم را به خاطر او خلق کردم و او محمد احمد است که اسم او را مشتق از اسم خودم، محمود قرار دادم! فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفَ حَقَّهُمْ، جَعَلْتُ لَهُ عِنْدَ الْجَهْلِ عِلْمًا وَعِنْدَ الظُّلْمَةِ نُورًا أُجِيبَنَّهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُونِي وَأُعْطِيَنَّهُ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَنِي؛<sup>۱</sup> ”ای موسی! کسی که او و اهل بیت او را بشناسد، من برای او هنگامی که همه در جهل فرو رفتند، علم قرار می دهم و هنگامی که همه در ظلمت هستند، من برای او نور قرار می دهم؛ و او را اجابت می کنم قبل از اینکه من را بخواند، و به او عطا می کنم قبل از اینکه از من درخواست کند!“»

### کِفَيْتِ الْقَائَاتِ شَيْطَانٍ فِي مَسِيرِ هِدَايَتِ

انسان تا وقتی که مشغول به خود است، شیطان کاری به او ندارد؛ ولی عجیب اینجا است که هر وقت انسان می خواهد قدمی برای خدا بردارد، شیطان

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۴۳.

همان موقع سراغ انسان می‌آید، و این خیلی عجیب است!

آیه‌ای در قرآن است می‌فرماید که:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾<sup>۱</sup>

مطلب از این قرار است که خداوند متعال راه هدایت را توأم با گذشت و اختیار قرار داده است؛ انسان باید گذشت کند و مختاراً این راه را طی کند. خُب همان‌طوری که گفتیم، وقتی انسان بخواهد عملی را جدای از هدایت انجام بدهد، شیطان با او کاری ندارد و می‌گوید: «خُب خود او دارد می‌رود و احتیاجی به سربه‌سر گذاشتن با او نیست؛ خود او با ما همراهی هم می‌کند و خیلی لازم نیست که ما به دنبال او برویم!» ولی همین قدر که می‌خواهد یک قدم بردارد و در راه برود، فوراً جلوی او قرار می‌گیرد؛ اوّل کسی که می‌خواهد با او مخالفت کند خود بچه‌اوست، عیال اوست، رفیق اوست و

---

<sup>۱</sup>سوره حج (۲۲) آیه ۵۲.



قوم و خویش اوست! اینها تا حالا کجا بودند؟!  
در آیه می فرماید:

﴿پیغمبران و انبیا (تا وقتی ساکت هستند  
مسئله‌ای و مطلبی نیست، اما) وقتی می خواهند  
یک نیت و مسئله‌ای را در میان مردم اجرا کنند،  
شیطان می‌آید و می‌ایستد و جلوی اینها را  
می‌گیرد!﴾

چطور می‌گیرد؟ در میان افراد نفوذ می‌کند: «این  
کاری که می‌خواهی انجام بدهی و این اطاعتی که  
می‌خواهی انجام بدهی، باعث گرفتاری تو و باعث  
دوری تو از مردم می‌شود! موقعیت اجتماعی تو به  
خطر می‌افتد، و موقعیت اجتماعی مهم‌تر و بالاتر  
است! این کاری که می‌خواهی انجام بدهی، در میان  
مردم انگشت‌نما می‌شوی!»

آقا جان مگر شما قیّم و ولیّ دین هستی که دل تو  
برای دین می‌سوزد؟! وقتی می‌گویند: «این کار را  
انجام بده» پس انجام بده! حفظ اسلام و انگشت‌نما  
شدن و خلاف دستور پیغمبر و لطمه خوردن و... به  
من و شما چه مربوط است؟! اگر امام علیه السّلام به  
تو امری بکند، خدشه و شبهه‌ای در آنجا جاری  
می‌کنی؟! اگر امام علیه السّلام یا پیغمبر اکرم صریحاً

این دستور را به تو بدهد، در آنجا هم می‌گویی  
موقعیت اسلام به خطر افتاده است؟! یا نه، دیگر در  
آنجا نمی‌شود حرف زد. اظهار نظر کردن در مقابل  
اوامر و دستورات الهی، فضولی کردن به حساب  
می‌آید. وقتی انسان بخواهد یک قدم به سمت  
پروردگار بردارد، یک قدم به سمت حق بردارد، یک  
قدم به سمت واقعیت بردارد، بخواهد یک مسئله  
انجام بدهد، بخواهد کاری انجام بدهد و  
کوچک‌ترین مسئله‌ای را انجام بدهد، در این موقع  
می‌بینیم تمام مخالفت‌ها از این طرف و از آن طرف  
شروع شد؛ درحالی‌که اگر ما بخواهیم یک قدم به  
عقب و قهقرا برداریم، ابدأً هیچ‌گونه از این مسائل  
وجود ندارد!

روایتی داریم که اهل تسنن آن را نقل می‌کنند و  
می‌گویند:

وقتی شیطان از جمیع اموری که ممکن است  
به واسطه آن امور، در انسان نفوذ و رسوخ پیدا  
کند، مایوس شد، آن وقت از طریق نزدیک‌ترین  
افراد به انسان وارد می‌شود!

یعنی وقتی که نتوانست به واسطهٔ موقعیت، به واسطهٔ مال، به واسطهٔ شهرت، به واسطهٔ علم، به واسطهٔ اعتبارات، به واسطهٔ فرزند، به واسطهٔ دنیا و سایر مسائلی که انسان با آنها سر و کار دارد، در انسان نفوذ پیدا نکند، راه‌های دیگری برای نزدیک شدن برمی‌گزیند! این همان معنایی است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «هر پیغمبری را ما بخواهیم بفرستیم،» ﴿الَّذِي الشَّيْطَانُ فِيْ أُمْنِيَّتِهِ﴾؛ شیطان می‌آید و با آن پیغمبر معیت دارد!

یک حکمی که پیغمبر می‌خواهد بیاورد، فوراً مخالفت شروع می‌شود! تمام احکام که یک‌باره نمی‌آید؛ کم‌کم می‌آید. یک مطلبی بخواهد نقل بکند، مخالفت شروع می‌شود؛ جهاد، مخالفت؛ زکات، مخالفت؛ روزه، مخالفت؛ ترک محرّمات، مخالفت!

معنای صحیح اُمّی بودن رسول خدا

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِيْنِكَ اِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ﴾<sup>۱</sup>.

وضع پیغمبر این‌طور بود، لذا پیغمبر به اُمّی

معروف بودند؛ ولی آنچه که روایات اهل‌بیت

---

<sup>۱</sup> سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

عليهم السّلام بيان می‌کند، منظور از اُمّی همان اُمّ القری و مکه است. ما روایات بسیاری داریم که در آنجا تصریح شده است که پیغمبر را اُمّی می‌گفتند چون منسوب به مکه و اُمّ القری بود.<sup>۱</sup>

## اعتکاف‌های پیغمبر اکرم در غار حرا قبل

### از بعثت

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ \* وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ \* وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُنَّ تَسْتَكْبِرُ \* وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.<sup>۲</sup>

حدود چهل سال از عمر آن حضرت می‌گذرد؛

همان‌طوری که عرض کردیم<sup>۳</sup>، امیرالمؤمنین

علیه السّلام می‌فرماید:

پیغمبر اکرم در تمام ایّام سال به غار حرا

می‌رفتند و در آنجا اعتکاف داشتند.

تمام ماه مبارک رمضان در غار حرا بودند و در

ایّام سال هم در بسیاری از اوقات در غار

---

<sup>۱</sup> علل الشّرایع، ج ۱، ص ۱۲۵.

<sup>۲</sup> سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ - ۷.

<sup>۳</sup> رجوع شود به ص ۱۵۳.

حرا بسر می بردند؛ به طوری که هر وقت پیغمبر اکرم در مکه نبودند و مسئله‌ای پیش می آمد، حضرت خدیجه به دنبال پیغمبر در غار حرا می فرستادند و مطلب را به آن حضرت بیان می کردند؛ آن وقت حضرت از غار حرا به مکه می آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

و لقد كان يُجاوِرُ في كُلِّ سَنَةٍ بِحِراءَ، فَأَراهُ و لا يَراهُ غَيري؛ «در هر سنه‌ای پیغمبر مدتی را در غار حرا می گذراندند، در حالتی که فقط من آن حضرت را می دیدم و کسی غیر من او را نمی دید (یعنی در دوران قبل از رسالت و در دروان قبل از بعثت نمی دید).»

أَرى نورَ الوَحىِ و الرِّسالةِ و أشمُّ ریحَ النُّبوةِ؛<sup>۱</sup> «من نور وحی و رسالت را در همان زمان (زمان قبل از رسالت) مشاهده می کردم و بوی نبوت را از آن حضرت استشمام می کردم.»

بشارت‌های جبرئیل به پیغمبر اکرم برای

رسالت ایشان در قبل از بعثت

طبق بعضی از روایات، قبل از اینکه پیغمبر اکرم رسماً به بعثت و به رسالت مبعوث بشوند، در عالم

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۷.

رؤیا و غیر رؤیا جبرئیل می آمد و آن حضرت را بشارت به رسالت می داد و پیغمبر اکرم قبل از رسالت و بعثت، نماز می خواندند<sup>۱</sup> و قبل از اینکه به رسالت مبعوث بشوند و احکام و شرایع را بیاورند، امیرالمؤمنین علیه السّلام و حضرت خدیجه به آن حضرت اقتدا می کردند و با آن حضرت نماز می خواندند؛ و در روایتی داریم:

قبل از زمان بعثت و قبل از اینکه هنوز به رسالت برسند، روزی حضرت ابوطالب به منزل حضرت خدیجه آمد و دید که پیغمبر اکرم مشغول نماز هستند و امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنب آن حضرت نماز می خواند. رو به پیغمبر اکرم کرد و فرمود: «این چیست؟» فرمود: «این دستور خدا به من است.»

در یکی از روایات است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در سنّ سی و هفت سالگی پیغمبر، نماز می خواندند؛ یعنی در وقتی که امیرالمؤمنین هفت ساله و پیغمبر

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۴، به نقل از قصص الأنبياء عليهم السّلام، راوندی، ص ۳۱۷.



سی و هفت ساله بودند و هنوز سه سال به زمان

بعثت باقی مانده بود!<sup>۱</sup>

## اولین خطاب رسالت به پیغمبر اکرم از

### جانب پروردگار

در اینجا روایتی را مرحوم مجلسی نقل می کند که

ذکر آن خالی از نکته نیست؛ می فرماید:

یحیی بن ابی کثیر از اباسلمه سؤال می کند:

«اولین سوره‌ای که در قرآن نازل شد چه سوره‌ای

بود؟»

اباسلمه می گوید: «سوره **(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ)**<sup>۲</sup> است.»

می گوید: «آن طور که من شنیده‌ام، سوره علق:

**(أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ  
عَلَقٍ \* أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ)**<sup>۳</sup> است.»

اباسلمه می گوید: «من خود، همین سؤال تو را

از جابر بن عبدالله انصاری سؤال کردم؛ جابر

گفت: حدیثی از پیغمبر اکرم برای تو نقل کنم

که آن حضرت فرمود: ”در وقتی که من به غار

حرا می رفتم، وقتی تمام مدت اقامت خود را

در غار حرا به پایان رساندم، جبرئیل نازل شد

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

<sup>۲</sup> سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

<sup>۳</sup> سوره علق (۹۶) آیات ۱ - ۳.

و صدایی از بالا شنیدم که هرچه تفحص کردم  
گوینده آن را نیافتم. دوباره صدایی شنیدم،  
وقتی که به بالا نگاه کردم دیدم جبرئیل بر فراز  
عرش است، و حالتی به من دست داد که  
گفت: **(إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ)**؛ یا رسول الله، تو  
پیغمبر خدا هستی! (و در آن زمان، جبرئیل به  
پیغمبر اکرم خطاب رسالت کرد!)

حالتی به من دست داد که از شدت اضطراب،  
به زمین افتادم و قلق و اضطرابی در درون من  
پیدا شد؛ برخاستم و گفتم: دَثْرُونِي، دَثْرُونِي؛  
«من را بپوشانید، من را بپوشانید!»

در این موقع جبرئیل آبی بر من ریخت و من را  
غسل و شستشو داد. به منزل آمدم، دچار  
التهاب و ناراحتی شدم، و به خدیجه گفتم: من  
را بپوشان!

خدیجه من را پوشانید، که در اینجا سوره  
(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) <sup>۱</sup> آمد.

## کیفیت تأثیر واردات ملکوتی و تجلیات

### ذاتی پیامبر اکرم بر جسم ایشان

ایشان پس از ذکر این روایت می‌فرمایند:

این روایت ممکن است ضعیف باشد. چون بعید است که شخصی را که خداوند به مقام رسالت و بعثت مبعوث می‌کند، به واسطه وحی و امر پروردگار دچار اضطراب و وحشت بشود! وحشت و اضطراب از امور عادی است که برای افراد عادی اتفاق می‌افتد؛ اما پیغمبری که به مقام رسالت و به مقام بعثت مبعوث می‌شود، از این حرف‌ها و از این مطالب مبرا<sup>۲</sup> است.

و بعضی به متابعت از ایشان راجع به این روایت و راجع به حال پیغمبر دچار شک و تردید شدند و می‌گویند:

مناسبت با مقام رسالت این نیست که یک‌چنین حالی به پیغمبر دست بدهد. وحشت و اضطراب و شک و امثال اینها از امور عادی است که برای افراد عادی اتفاق می‌افتد؛ و اگر قرار بر این باشد

---

<sup>۱</sup> سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۶۶ و ۱۶۷، با قدری اختلاف.

که پیغمبری دچار ترس و اضطراب بشود، حضرت موسی به این مسئله الیق است، در وقتی که شب بود و آتشی دید؛ در آیه قرآن می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا...﴾؛ «حضرت موسی در آنجا آمد، خطاب رسید»: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾؛ «من پروردگار تو هستم.»

﴿فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى \* وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾<sup>۱</sup>.

وقتی که حضرت موسی در آن شب می آید و آن آتش را می بیند، در آنجا خطاب رسالت و بعثت به حضرت موسی تعلق می گیرد. پروردگار می گوید:

«من تو را اختیار کردم!» ﴿فَأَسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾؛ «از

هم اکنون وحی به تو نازل خواهد شد.»

اگر قرار بود که این حالات در هنگام وحی برای شخصی دست بدهد، حضرت

---

<sup>۱</sup> سوره طه (۲۰) آیات ۱۱ - ۱۳.

موسی سزاوارتر بود؛ چون شب بود و تنها بود،  
و آن حالت وحی در یک چنین موقعیتی در او  
تأثیر می گذاشت! لذا این مطلب خیلی بعید  
است.<sup>۱</sup>

در اینجا باید به این نکته توجه کرد که روایاتی  
که از ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم وارد است،  
دارای مضامین و معانی متفاوتی، و بر حسب مقامات  
و درجات است. حالاتی که برای انسان دست  
می دهد به واسطه قرب پروردگار و به واسطه تجلیات  
خداوند متعال، و تأثیر این حالات بر بدن انسان،  
مطلبی نیست که بر اهل عرفان و سیر مخفی و  
پوشیده باشد. ما در حالات بزرگان و اولیا می یابیم  
که به واسطه قدرت و قوّت و جاذبه آن نور و تجلی  
پروردگار و تأثیر آنها بر بدن، حالتی برای آنها پیدا  
می شود که به روی زمین می افتند و ممکن است  
مدت ها مَغشی<sup>۲</sup> علیه باقی بمانند، ممکن است تب  
کنند و ممکن است دچار ناراحتی های جسمی

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت نزول وحی و اقوال مختلف در زمینه  
ثقلت نزول وحی بر قلب مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم،  
رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۶۳؛ روح مجرد، ص  
۶۶۲؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۳۳۰ - ۳۳۲.

بشوند.<sup>۱</sup> اما در حالات امیرالمؤمنین

علیه السلام یک چنین حالاتی داریم،<sup>۲</sup> در حالات حضرت سجّاد هم می بینیم،<sup>۳</sup> و در حالات امام صادق علیه السلام هم راجع به آن روایاتی داریم.<sup>۴</sup> درباره بزرگان و اولیا وارد است که وقتی تجلیات پروردگار قوی می شود، بدن دیگر قدرت تحمل یک چنین تجلی را ندارد، و آن حالت در بدن تأثیر می گذارد؛ تب می کنند، می افتند، بی هوش می شوند و ممکن است ناراحتی هایی برای آنها پیدا بشود.

---

<sup>۱</sup> التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۱۵:

«عن عُبَيدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! الْغَشِيَّةَ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ إِذَا نُزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ: "ذَاكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ، ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ!" قَالَ: ثُمَّ قَالَ: "تِلْكَ النَّبُوَّةُ يَا زُرَّارَةَ، وَأَقْبَلَ بِتَخَشُّعٍ."»

ترجمه: «عبید بن زراره از پدرش نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدای شما شوم! حالت غشیه ای که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصابت می نمود هنگامی که وحی بر ایشان نازل می شد، چگونه بود و چه دلیلی داشت؟»

حضرت فرمودند: «این حالات وقتی بود که بین ایشان و بین خداوند واسطه ای نبود و خداوند بدون واسطه بر پیامبر اکرم تجلی می نمود!» سپس حضرت فرمودند: «ای زراره، این حالت پیامبری و نبوت است، و سپس حضرت با حال خشوع و خضوع به خداوند رونمود.» (محقق)

<sup>۲</sup> الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۶۵.

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲؛ ج ۳، ص ۳۰۰؛ الهدایة الکبری، ص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ فلاح السائل، ص ۱۰۱ و ۱۰۴؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۶۵؛ الدرّ النظیم، ص ۵۸۱ - ۵۸۴.

<sup>۴</sup> دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۹؛ فلاح السائل، ص ۱۰۷.

خود پیغمبر اکرم هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل می شد، آن چنان دچار سنگینی و ثقل می شدند که آن ثقل و سنگینی بر ناقه و مرکب آن حضرت تأثیر می گذاشت و مرکب آن حضرت هم نمی توانست یک چنین ثقلی را تحمل کند! این ثقل، ثقل ظاهری نیست؛ این ثقل به واسطه ازدیاد و شدت تجلیات پروردگار و تأثیر او بر بدن است و موجب می شود که این بدن دچار ثقل بشود.

همان طوری که عکس این مرحله هم صادق است؛ یعنی ممکن است در بعضی از اوقات به واسطه خفت و بساطت و انبساط و شرح، انسان در موقعیتی قرار بگیرد و در موقعیتی واقع بشود که تأثیر آن حالت روحانی در بدن، موجب خفت بدن و از بین رفتن ثقل بشود و مانند پر کاهی، هیچ گونه وزن و ثقلی نداشته باشد.

سعدی در اینجا شعری لطیف دارد؛ در گلستان حکایتی نقل می کند که: «شنیدم که آن شیخ در دریای مغرب می رفت و از روی آب عبور می کرد، ولی در

---

<sup>۱</sup> تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸.

یک جا که رسید، ندید و در آنجا افتاد و داشت غرق  
می شد! «بعد در آنجا از قول بزرگان و حکایت حال  
آنها نقل می کند و می گوید:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند \*\*\* که ای

روشن‌روان پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی \*\*\* چرا در چاه

کنعانش ندیدی؟

بگفت: احوال ما برق جهان است \*\*\* دمی پیدا

و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلا نشینیم \*\*\* گهی بر پشت

پای خود نبینیم

اگر درویش در حالی بماندی \*\*\* سر دست از

دو عالم برفشاندی<sup>۱</sup>

حالات اولیای خدا متفاوت است. حالتی که

برای پیغمبر اکرم در هنگام نزول وحی دست داد

یک چنین حالتی بود، حالتی بود که به واسطهٔ ازدیاد و

قدرت و قوّت تجلیات پروردگار بر نفس آن

حضرت، تا آن موقع سابقه‌ای نداشت؛ لذا جسم آن

حضرت نتوانست تحمل کند و به روی زمین افتاد.

این تعییر و تنقید آنان و شكّ و شبهه به خاطر این

---

<sup>۱</sup> گلستان سعدی، باب دوّم، حکایت ۱۰.

جهت است که آنها به این مطلب نرسیده‌اند و دست آنها از این معانی خالی است، و آنها وحی را مانند امور عادی می‌پندارند؛ درحالی‌که معانی و عوالم و اسراری در اینجا هست که ما لایحیی و فوق ما یعدّ و یحصی<sup>۱</sup> است.

## شروع دعوت مخفیانه اسلام با نزول آیه

### ﴿يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾

به هر صورت، خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾<sup>۲</sup> آمد و پیغمبر اکرم مبعوث به رسالت شدند. طبق بعضی از روایات، وارد است که مدت پنج سال و بنا بر أشهر و اقوی، مدت سه سال پیغمبر اکرم دعوت خود را مخفی کردند و غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه و زید بن حارثه و جعفر طیار و حضرت ابوطالب و ظاهراً یکی دو نفر دیگر، کسی در این مدت به آن حضرت ایمان نیاورده بود؛<sup>۳</sup> و بسیار اتفاق می‌افتاد که

پیغمبر اکرم در منزل خود به اتفاق همین افراد

---

<sup>۱</sup> ترجمه: «غیر قابل احصاء و شمارش، و بالاتر از شمردنی‌ها و اندازه‌گرفتنی‌ها است.» (محقق)

<sup>۲</sup> سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

<sup>۳</sup> أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۱۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۵۶.

اقامه نماز می کردند. کسی از حالات آنها مطلع نبود؛ تا اینکه آیه **(وَإَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)**<sup>۱</sup> می آید و در اینجا خداوند متعال بر پیغمبر تکلیف می کند که رسالت خود را گسترش بدهد. ابتدای امر از میان قبیله و از میان قوم خود و اقربای خود انتخاب می کنند. در روایت وارد است:

## شروع دعوت علنی اسلام با دعوت پیغمبر

### اکرم از اقربای خود

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «قدری نان و یک قدح از شیر و یک ران گوسفند تهیه کن و چهل نفر از بزرگان قوم را دعوت کن!»

حضرت ابوطالب، عباس بن عبدالمطلب، ابولهب و بزرگان قوم پیغمبر در آن مجلس دعوت می شوند، و پیغمبر اکرم از آنها پذیرایی می کند و این مقدار کم از غذا را جلوی آنها قرار می دهند؛ درحالی که آنها کسانی بودند که آن یک ران و آن یک قدح شیر، فقط برای یک نفر آنها کافی بود! پیغمبر اکرم این غذای مختصر را در میان آنها قرار می دهد و آن چهل نفر از این

---

<sup>۱</sup> سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

غذا استفاده می‌کند؛ و آن غذا باقی می‌ماند

درحالتی که تمام آن چهل نفر سیر می‌شوند!

پیغمبر اکرم به آنها رو می‌کند و خطاب

می‌کند: «من از طرف پروردگار به رسالت

مبعوث شدم. باید شهادتین بدهید؛ شهادت به

خدا و شهادت به رسالت من! و کیست از میان

شما که وصی و وزیر من و معین من و خلیفه

بعد از من باشد؟!»

آنها پیغمبر اکرم را مسخره می‌کنند و استهزا

می‌کنند و مطلب پیغمبر اکرم ناتمام می‌ماند، و از

منزل بیرون می‌آیند.

دوباره آن حضرت آنها را به همین کیفیت

دعوت می‌کند؛ و برای بار سوم که آنها دعوت

می‌شوند، پیغمبر اکرم می‌فرماید: «کیست که

در این امر، وصی من و وزیر من و خلیفه بعد

از من باشد و بتواند دین من را پس از من ادا

کند؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن موقع طفل

سیزده ساله‌ای بودند، برمی‌خیزند



و می گویند: «أنا يا رسول الله!»

بعد حضرت می فرماید: «تو خلیفه من و وصی من و وزیر من هستی، و تو هستی که دین من را پس از من اداء می کنی!»<sup>۱</sup>

فراگیری دعوت عمومی رسول خدا و تبلیغ

اسلام

این دعوت پیغمبر در اینجا دعوت اقرباء بود. و اما دعوت عام آن حضرت، به فاصله دو یا سه سال پس از این دعوت از اقرباء، اتفاق می افتد، که آیه می آید و خداوند به پیغمبر اکرم خطاب می کند:

(فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ... \* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ)<sup>۲</sup>؛ «به آنچه ما به تو امر کردیم،

اعلان عمومی بده!»<sup>۳</sup>

همان طوری که می دانید، پیغمبر اکرم می آیند و بر سنگی در کوه ابوقبیس می ایستند و اعلان عمومی می کنند و می فرمایند:

ای مردم! تا به حال کسی از من کذبی شنیده است؟! و کسی از من خلاف امانتی دیده است؟! است؟! است؟! است!؟

<sup>۱</sup> تفسیر الفرات الکوفی، ص ۳۰۱؛ الهدایة الکبری، ص ۴۷؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۶.

<sup>۲</sup> سوره حجر (۱۵) آیه ۹۴ و ۹۵.

<sup>۳</sup> تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۸.

آنها می گویند: «نه، ما تو را شخص امینی

می پنداریم!»

حضرت می فرماید:

پس بدانید که من از طرف خداوند مأمور

شده‌ام برای اینکه بت‌ها را کنار بگذارید و فقط

او را عبادت کنید! و برای اینکه به وحدانیت

او و رسالت من شهادت بدهید!

آنها می گویند:

یعنی تو می گویی ما سیصد و شصت بت را کنار

بگذاریم؟! سیصد و شصت آلهه و خدا را کنار

بگذاریم و فقط خدای تو را عبادت کنیم!؟

**مخالفت‌های قریش با رسالت پیغمبر اکرم**

و بعد رو می کنند به ابوطالب و می گویند:

این برادرزادهٔ تو مجنون و جنزده شده است!  
اگر پولی می‌خواهد، ما در اختیار او قرار بدهیم؛  
یا اگر زن می‌خواهد، ما در اختیار او قرار بدهیم!  
حضرت ابوطالب پیش پیغمبر می‌آید و می‌گوید:

این مردم می‌گویند که: «این چه حادثه‌ای است  
که برای ما اتفاق افتاده است؟! محمد جوانان ما  
را از دین برمی‌گرداند و مردم را به سمت خود  
می‌خواند!» اگر مال می‌خواهی یا اگر زن  
می‌خواهی، اینها در اختیار تو قرار می‌دهند.

پیغمبر اکرم در اینجا می‌فرماید:

اگر خورشید را در دست راست من و ماه را  
در دست چپ من قرار بدهند، از مأموریت  
خود تخطی نمی‌کنم و مخالفت با امر  
پروردگار نمی‌نمایم!

قضیه بر آن حضرت سخت می‌شود و آنها به  
ابوطالب می‌گویند:

تو برادرزادهٔ خود را در اختیار ما قرار بده که ما  
او را از بین ببریم و در عوض او یکی از جوانان  
قریش را به فرزندی به تو تحویل و تسلیم  
می‌کنیم!

**حمایت‌های بی‌دریغ حضرت ابوطالب از**

حضرت ابوطالب در اینجا اشعار مفصّلی دارد و

می گوید:

آیا فرزندم را به شما بدهم که از بین ببرید و در

مقابل، فرزندان را به من بدهید که من تربیت

کنم؟!

و در آن اشعار خود می گوید:

اگر تمام ما در جلوی تو زمین بیفتیم و از بین

برویم، دست از حمایت تو بر نمی داریم!

و برای محافظت از پیغمبر اکرم، آن حضرت را

به اتفاق افرادی که با آن حضرت بودند، مدّتی در

شعب اَبی طالب قرار می دهد، و از اقوام خود،

محافظینی بر آن حضرت می گمارد. حدود چهار

سال آن حضرت در شعب اَبی طالب بودند،

به طوری که بعد از

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون اشعار حضرت ابوطالب علیه السّلام که در مقام دفاع از پیامبر اکرم انشاد فرموده اند که حکایت از ایمان آن حضرت نیز می نماید، رجوع شود به الغدیر، ج ۷، ص ۳۳۱ - ۳۴۵.

انقضای مدّت اقامت آن حضرت در شعب، حضرت ابوطالب از دنیا می‌رود. یعنی سه سال که دوران رسالت خفیّه آن حضرت بود، و سه سال بعد از رسالت خفیّه که دوران رسالت عامه آن حضرت شروع شد، و چهار سال در شعب اَبی طالب، که جمعاً ده سال می‌شود؛ پس از ده سال، حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه از دنیا می‌روند.<sup>۱</sup>

## مسخره نمودن و سلطنت خواندن رسالت، از

### جانب مشرکین و معاندین

این قوم همان‌هایی بودند که پیغمبر اکرم را مسخره می‌کردند! ولید در میان آنها بود که می‌گویند: از آن پنج نفر افرادی که پیغمبر اکرم را خیلی اذیت می‌کردند، یکی ولید و دیگری ابولهب بود.<sup>۲</sup> از میان آنها این دو نفر و هم‌چنین ابوسفیان

<sup>۱</sup> تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۸ و ۳۷۹؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۶.

<sup>۲</sup> تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۸:

«المُسْتَهْزِءُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةٌ: الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةَ وَالْعَاصُ بْنُ وائِلٍ وَالْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ [الْمُطَّلِبِ] وَالْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ يَغُوثَ وَالْحَارِثُ بْنُ طَلِيطَةَ الْخُزَاعِيُّ.»

أَمَّا الْوَلِيدُ فَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا عَلَيْهِ لِيَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ إِيْذَانِهِ وَاسْتِهْزَائِهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعْمِ بَصَرَهُ وَأَثْكِلْهُ بَوْلِدِهِ!» فَعَمِيَ بَصَرُهُ وَ

خیلی معروف بودند! و اینها افرادی بودند که اصلاً به پیغمبر اکرم ایمان نیاوردند؛<sup>۱</sup> و حتی قبل از اینکه پیغمبر اکرم به فتح مکه نائل آمدند، ولید و ابولهب به فاصله اندکی کشته شدند،<sup>۲</sup> ولی ابوسفیان باقی بود.

اینها به پیغمبر ایمان نیاوردند، و سلطنت را به جای رسالت قلمداد می کردند و آن حضرت را یک مَلِک و یک پادشاه در میان مردم معرفی می کردند و در صحبت های خود وقتی که با ابوطالب یا با نزدیکان پیغمبر صحبت می کردند، می گفتند: «این شخص یک سلطنت و پادشاهی آورده است!» و بر همین مرام و بر همین کیفیت هم باقی بودند،

---

قُتِلَ وَلَدُهُ بَيْدَرٍ...»

<sup>۱</sup> مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۷۳ و ۷۴.

<sup>۲</sup> تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۹۸؛ الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۱۰؛ مناقب

آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۷۴.

و آن مصائبی که بعد از اسلام از اینها سر زد،  
براساس همین مرام آنها بود؛ به طوری که عبدالله  
علائلی در کتاب إمام الحسین می گوید:

بنی امیه حزبی برای از بین بردن اسلام و برای  
برگرداندن از اسلام بودند؛ حزبی بودند که آمدند  
تا اسلام را از آن مسیر خودش منحرف کنند و  
برگردانند! هنگامی که حکومت به عثمان  
می رسد، همین ابوسفیان می گوید: «با حکومت  
مانند کُره و توپی که در دست بچه هاست، بازی  
کنید؛ چون پیغمبر یک پادشاه بود که آمد و  
پادشاهی کرد، و فعلاً سلطنت به دست شما افتاده  
است! رسالتی نبود و اصلاً خبری نبود!»<sup>۱</sup>

و فرزند او یزید هم که در آن مجلس می گفت:

لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا \*\*\* خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ

نَزَلَ<sup>۲</sup>

## مصائب عظیم اهل بیت در شهر شام

اینها به این کیفیت از همان زمان رسالت پیغمبر

---

<sup>۱</sup> الإمام الحسین (سمو المعنی فی سمو الذات أو أشعة من حياة الحسین  
علیه السلام)، علائلی، ص ۳۰:

«و هذا ما یفسر مقالة أبی سفیان، زعیم العصابة الأمویة حین تولی عثمان: "یا  
بنی أمیة! تلقفوها تلقف الكرة؛ فوالذی یحلف به أبوسفیان، ما زلت أرجوها  
لكم و تصیرنّ إلی صبیانكم وراثة!" (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳).»

<sup>۲</sup> روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۱.

نشئت گرفتند و رشد پیدا کردند تا اینکه پس از  
تثبیت سلطنت به بنی‌امیه، اسلام را برگرداندند و به  
آنجایی رساندند که رساندند!

وقتی از حضرت امام سجاد علیه السلام سؤال  
می‌شود: «در این سفری که بر شما از کربلا تا به کوفه  
و از کوفه تا شام و مدینه گذشت، کدام محلّ و  
موقعیت برای شما از همه ناگوارتر و سخت‌تر بود؟»  
حضرت می‌فرمایند:

الشّام؛ «شام از همه برای ما سخت‌تر بود!»

در آنجا ما را منزلی دادند که سقف نداشت؛  
روزها از شدّت آفتاب و

حرارت شمس، جراحات ما باز می شد و خون  
از جراحات ما جاری می شد! و زنان ما  
به واسطه مصائب و تألمات، دائماً در حال گریه  
بودند و صدای ناله و فریاد از اطفال ما بلند  
بود، به طوری که هر کسی از آن محل عبور  
می کرد به حال ما رقت می آورد!<sup>۱</sup>

## رؤیای حضرت سکینه سلام الله علیها

شبى حضرت سکینه سلام الله علیها در خواب  
می بیند پنج ناقه از آسمان فرود آمدند و به سوی جایی  
حرکت می کنند. حضرت جلو می رود و از یکی از  
افرادى که به دنبال این مراکب حرکت می کند، سؤال  
می کند: «اینان چه کسانی هستند؟» آن شخص  
می گوید: «اول آدم صفی الله است، و دیگری نوح، و  
سوم ابراهیم، و چهارم موسی.» آنگاه می گوید: «آن  
کسی که آثار خستگی در او پیدا است و دائماً از شدت  
خستگی به رو می افتد، کیست؟» می گوید: «او جد تو،  
پیغمبر آخر الزمان است!» می گوید: «اینها را به کجا  
می برند؟» می گوید: «برای زیارت قبر پدر تو، به کربلا

---

<sup>۱</sup> تذکرة الشهداء، حبیب الله کاشانی، ص ۲۱۲.

می‌روند.» جلو می‌رود که دامن پیغمبر را بگیرد، در این موقع می‌بیند که پنج هودج از آسمان آمدند؛ در میان یکی از آنها حضرت حوّا، در دوّمی آسیه، و در سوّمی حضرت مریم، و در چهارم حضرت خدیجه قرار گرفته است. بعد نگاه می‌کند و جدّه خود فاطمه زهرا سلام الله علیها را می‌بیند که در هودج نشسته است و آثار حزن از وجنات آن حضرت پیدا است. می‌رود و عرض می‌کند: «یا أمّاه! نمی‌دانی که این امت بر سر ما چه آوردند؟! پدران ما را کشتند! و ما را به این وضع اسیر کردند!» حضرت می‌گوید:

دیگر بس کن! قلب من را پاره کردی! رگ  
حیات من را بریدی! مگر نمی‌بینی که پیراهن  
پدر تو حسین در دست من است؟! این پیراهن  
را نزد خود نگه می‌دارم تا وقتی که خدا را  
ملاقات کنم!

**مصائب اهل بیت علیهم السّلام در قصر یزید**

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup> مشیر الأحزان، ص ۱۰۴.

طنابی به گردن من و حضرت امّ کلثوم انداخته بودند، و عمّه ام زینب و بقیه اهل بیت آن حضرت را با کتف‌های بسته به سمت قصر یزید می‌بردند!

(واقعاً ما این حالت را تصوّر کنیم؛ چه منظره‌ای پیدا می‌کند و موقعیت اهل بیت پیغمبر در میان مردم چگونه می‌شود؟!)

در این هنگام حضرت زینب به یزید می‌فرماید:

أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ، تَحْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ و [إِمَاءَكَ و سَوْفُكَ] بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟!<sup>۱</sup>  
«ای پسر طلقاء! آیا از عدالت است که زنان خود و دختران خود و کنیزان خود را در خدر و در حصر نگاه داری، و فرزندان و اقربای پیغمبر اکرم را این‌طور بدون حجاب و بدون ستر در میان مردم قرار بدهی؟!»

می‌گویند: به واسطه مکالمات زینب کبری و

امّ کلثوم، صدای گریه از همه مردم بلند می‌شود؛ حتی

زنان در پرده یزید صدا به گریه بلند می‌کنند!

می‌گویند: زنی از پرده بیرون می‌آید و به یزید

می‌گوید:

خجالت نمی‌کشی که ذراری پیغمبر و اهل بیت

<sup>۱</sup> الممتخب، طریحی، ص ۴۷۳؛ الأنوار النعمانیة، ج ۳، ص ۱۷۶.

<sup>۲</sup> مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۲، با قدری اختلاف.

آن حضرت را به این کیفیت در میان انظار مردم

جلوه می‌نمایی؟!۱

یزید برای اینکه آن حالت و موقعیت مجلس را از

بین برد و بیشتر موجب تألم و حزن اهل بیت را فراهم

بکند، دستور می‌دهد که سر آن حضرت را بیاورند و در

مقابل خود قرار بدهند. هنگامی که چشم اهل بیت به

سر حضرت می‌افتد، صدای: «وا حسیناه! یا حیب

محمداه! یا ابن بنت المصطفی!» از آن ذراری بلند

می‌شود و تمام اهل مجلس را ضجّه و فریاد فرامی‌گیرد.

نقل می‌کنند که در این موقع یزید چوبی

---

<sup>۱</sup> معالی السّبّطین، ج ۲، ص ۵۸۸.

می طلبد و با آن چوب بر لب و دندان آن حضرت  
می زند! <sup>۱</sup>

## اشعاری در مرثیه حضرت اباعبدالله

### الحسین الشهيد

یا حسین ای که شهید از ستم قوم دغائی \*\*\* وی

که هم خون خدا هم پسر خون خدایی

هم تو پرورده دوش علی و دامن زهرا \*\*\* هم تو

زینت ده آغوش رسول دو سرایی

سجده بر خاک سر کوی تو آرند خلاق \*\*\* جان

فدای تو که هم قبله و هم قبله‌نمایی

به خدا هم تو خلیلی به خدا هم تو ذیحی \*\*\*

به خدا هم تو حرم هم تو صفا هم تو منایی

چه عجب دیده گر از اکبر و عباس بپوشی \*\*\* که

به قربان شدن کودک شش ماهه رضایی

با لب تشنه بریدند سر از جسم شریفت \*\*\* با

وجودی که تو هم خضری و هم آب بقائی

سوخت داغت جگر آدمی و جن و ملک را \*\*\*

---

<sup>۱</sup> الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۷۱، با قدری اختلاف.

مايه درد غم خلق زمين، اهل سمائی<sup>۱</sup>

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

---

<sup>۱</sup> اشعاری از دیوان صغیر اصفهانی.